

نقش اخلاق در توسعه اقتصادی

محمدصفدری ۱ و رضا پریزاد طاسرانی ۲

۱ دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد قم دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران - mohamad.safdari251@gmail.com

۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد واحد قم، قم، ایران (نویسنده مسئول) - r_parizad@yahoo.com

چکیده

زمینه و هدف: توسعه جریانی چند وجهی و به معنای ارتقای مستمر کل جامعه در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به سوی زندگی بهتر و انسانی تر است. توسعه اقتصادی یکی از ابعاد مهم توسعه و به معنای افزایش ظرفیت‌های تولیدی جامعه اعم از فیزیکی و انسانی و بهبود وضعیت معیشت مردم و افزایش درآمد سرانه می‌باشد. روش تحقیق: گردآوری مطالب به روش کتابخانه ای و در برخی موارد استفاده از نرم افزار و اینترنت بوده است، سپس به روش تطبیقی - تحلیلی و اسنادی به نقد دیدگاه‌های ضعیف و برجسته ساختن نظریه مورد قبول پرداخته شده است. یافته‌ها و نتیجه‌گیری: پژوهش حاضر از تأثیر و تأثر متقابل توسعه اقتصادی و اخلاق بحث می‌کند و نشان می‌دهد حاکمیت ارزش‌های معنوی و اخلاقی بر مناسبات توسعه اقتصادی هم به رشد و توسعه کمک می‌کند و هم جامعه را از پیامدهای منفی توسعه اقتصادی به شیوه غربی که با سقوط ارزش‌های انسانی و افزایش نابرابری‌های اجتماعی همراه است. **واژه‌های کلیدی:** اخلاق، توسعه، توسعه اقتصادی

مقدمه

رشد و توسعه اقتصادی که لازمه زندگی امروز است، برای کشورهای در حال توسعه امری حیاتی محسوب می شود. جامعه بدون توسعه و پیشرفت جامعه ای راكد و مرده است که نمی تواند نیازهای ضروری و رو به رشد خویش را تامین نماید. از آن جا که خاستگاه توسعه و تمدن غربی، پشت کردن به فرهنگ و ارزش های انسانی است از سوی دیگر برخی از نحله های انحرافی در اسلام که دنیا گریز و توسعه ستیز هستند به اعراض از دنیا دعوت می کنند، باید بررسی کرد چطور می شود فرایند توسعه با ارزش های اخلاقی و معنوی همسو شود تا جامعه دچار تنش ها و بحران های اخلاقی و هویتی نشود و بین دو عامل توسعه اقتصادی و ارزش ها ارتباط متقابل برقرار کرد. ما در این پایان نامه بر آن هستیم تعریف صحیح از توسعه اقتصادی را ارائه دهیم و الگوها و معیارهای آن را شناسایی نموده و تاثیر متقابل اخلاق و توسعه را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم.

مبانی نظری

توسعه:

اولین واژه که باید تعریف شود کلمه توسعه می باشد که تعاریف زیادی از آن شده است که به برخی از آنها اشاره می شود: توسعه در لغت به معنای: فراخی، گسترش و گشایش است. معادل آن در انگلیسی واژه‌ی Development است که برگرفته از develop به معنای رشد و گسترش تدریجی، نمو و ترقی، آشکار شدن و از پوسته و غلاف درآمدن است. برخلاف واژه Envelope که به معنای پوشاندن، پیچیدن و در لفاف گذاشتن می باشد. بنابراین «رشد و گسترش و خروج تدریجی از لفاف» معنای دقیق واژه‌ی توسعه می باشد.

اما این واژه بعد از رنسانس و انقلاب صنعتی به صورت اصطلاح رایج و پرکاربرد درآمد. در آغاز توسعه را مترادف با رشد تولید ناخالص داخلی می دانستند. اما با گذشت یک دهه، تجربه کشورهای که برای تحقق توسعه راه افزایش تولید ناخالص داخلی را پیمودند نشان داد که توسعه تنها یک پدیده ی اقتصادی نیست؛ بلکه حالتی است که ابعاد دیگری نیز دارد همچون: توسعه اجتماعی، توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی و مانند آن (۱).

مایکل تودارو در تعریف توسعه می گوید: توسعه جریانی چند بعدی است که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی، باورهای عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع در رشد اقتصادی، کاهش نابرابری ها و ریشه کن کردن فقر مطلق است. به عبارت دیگر توسعه به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر یا انسانی تر است. مارکس توسعه را عبارت از تحول جامعه سرمایه داری به کمونیستی می داند. تیروال عقیده دارد توسعه چیزی بیش تر از افزایش درآمد بوده و به مفهوم این است که افزایش درآمد واقعی همراه با تحولات در آداب و رسوم بوده که در گذشته مانع پیشرفت شده است (۲).

آرتور لوئیس که برنده جایزه نوبل در رشته اقتصاد است می گوید: توسعه عبارت است از گسترش تدریجی بخش مدرن و کاهش تدریجی بخش سنتی. در تعریفی دیگر توسعه عبارت است از حرکت یک سیستم یک دست اجتماعی به سمت جلو و به عبارت دیگر، نه تنها روش تولید، توزیع محصولات و حجم تولید مورد نظر است، بلکه تغییرات در سطح زندگی، نهادهای جامعه، سیاست ها نیز مورد توجه می باشد. توسعه تغییر هدف دار برای حصول به هدفی خاص است. جامعه به مثابه فرد، مراحل گوناگونی از رشد و تکامل را طی می کند تا به حد مشخصی از بلوغ فیزیکی و فکری برسد.

به اعتقاد آمارتیاسن دو برداشت از توسعه وجود دارد: برداشتی که توسعه را فرآیند وحشی و خشونت بار می بیند و برداشتی که آن را فرآیندی «دوستانه» در نظر می گیرد. آمارتیاسن رویکرد دوم را مرجح می داند. در برداشت اول توسعه به صورت مکانیکی دنبال می شود. اما در برداشت دوم توسعه همراه با توجه به اجتماع و حمایت از مردم است.

نظریات جدید توسعه بیشتر به برداشت دوم نزدیک ترند. به هر حال به نظر می رسد اجماع نسبی در مورد معنای توسعه به وجود آمده است که توسعه، فرآیند تحول در جهت ایجاد تغییرات زیربنایی در سیستم اجتماعی است و صرفا شامل افزایش رشد اقتصادی نمی شود. توسعه جریانی چند بعدی است و در عرصه های مختلف زندگی انسان، و نه فقط در عرصه اقتصاد،

ظاهر می شود. توسعه مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی، باورهای عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری ها و ریشه کن کردن فقر مطلق است (۳).

اقتصاد

واژه اقتصاد از فعل عربی (اقتصاد) و ریشه (قصد) گرفته شده است که از لحاظ لغوی به معنای (تعادل) یا وضعیت متوازن و میانه است اقتصاد به معنی ((آنچه میان دو وضعیت افراط و امساک است)) نیز آمده است.

اقتصاد در معانی اصطلاحی آن، که امروزه بیشتر مورد استفاده قرار می گیرد و در مجامع علمی به کار برده می شود، علمی است که رفتار و رابطه ی انسان را با اشیاء مادی مورد نیاز او که به رایگان در طبیعت می یابد مورد مطالعه قرار میدهد. و علم اقتصاد عبارت است از بررسی روش هایی که بشر با وسیله یا بدون وسیله ی پول، برای به کار بردن منابع کمیاب، به منظور تولید کالاها و خدمات، در طی زمان و همچنین برای توزیع کالاها و خدمات بین افراد و گروهها در جامعه، به منظور مصرف در زمان حال یا آینده انتخاب می کند.

از این تعابیر جالب می توان استفاده نمود که اقتصاد همان استفاده بهینه و عکس آن اسراف است (۴).

نظام اقتصادی

نظام اقتصادی عبارت است از مجموعه ای از الگوهای رفتاری که شرکت کنندگان در نظام را به یکدیگر و به اموال و منابع، براساس مبانی مشخص پیوند داده و در راستای اهداف معینی به نحو هماهنگ برای کسب بیشترین موفقیت اقتصادی، سامان یافته است.

در تعریف دیگر مجموعه مرتبط و منظم عناصری که به منظور ارزشیابی و انتخاب در زمینه تولید، توزیع و مصرفی برای کسب بیش ترین موفقیت فعالیت می کنند.

تعریف دیگر اینکه نظام اقتصادی، مجموعه ای از الگوهای رفتاری است که شرکت کنندگان در نظام (مصرف کنندگان، تولید کنندگان و دولت را به یکدیگر و به اموال و منابع طبیعت پیوند می دهد و براساس مبانی مشخص، در راستای اهداف معینی به صورت هماهنگ سامان یافته است. در جای دیگر آمده نظام اقتصادی، مجموعه ی اقدامات و تدابیری است که از اساس فکری و عقیدتی معینی نشأت می گیرد و ناشی از مشکلات و اوضاع است (۵).

سیستم اقتصادی

سیستم اقتصادی یعنی طراحی، سازماندهی و اجرای یک الگوی عملی اقتصادی متشکل از ابعاد مختلف و نهادهای متفاوت که با یکدیگر هماهنگ باشند. این مجموعه هماهنگ به منظور خاصی طراحی شده و متضمن حصول به اهداف مشخصی است. برای ضمانت رسیدن به آرمانهای مورد نظر لازم است روشهای اجرایی و مکانیسم های عملی مبتنی بر واقعیات علمی باشد. از این روی می توان سیستم اقتصادی اسلام را اینگونه بیان کرد: مجموعه ای از دستورالعملهای اجرایی و مکانیسم های عملی هماهنگ برای حل مسائل اقتصادی جامعه با توجه به واقعیات موجود (علم) و در چارچوب اهداف (مکتب) اسلام.

توسعه اقتصادی و تعریف آن:

از توسعه اقتصادی تعریف های متعددی شده است که ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

توسعه اقتصادی عبارت است از: دستیابی به تعدادی از هدف ها و غایات مطلوب نوسازی، از قبیل: افزایش بازدهی تولید، ایجاد برابریهای اقتصادی و اجتماعی، کسب دانش، فن و مهارت جدید، بهبود در وضع نهادها و وجهه نظرها و یا به طور منطقی دستیابی به یک سیستم موزون و هماهنگ از سیستمهای مختلف که می توانند انبوه شرایط نامطلوب یک نظام اجتماعی را بر طرف سازند.

مک لوپ در تعریف توسعه اقتصادی می گوید: توسعه عبارت است از کاربرد منابع تولیدی به نحوی که موجب رشد مداوم درآمد سرانه در یک جامعه می شود.

جرالد میر: توسعه اقتصادی عبارت است از فرآیندی که به موجب آن در آمد واقعی سرانه در یک کشور در یک دوره طولانی افزایش می یابد مشروط به اینکه تعداد افراد زیر خط فقر مطلق افزایش نیابد و توزیع درآمد بسیار نابرابر نباشد.

سلیمی فر در تعریف توسعه اقتصادی می گوید: عبارت است از رشد همراه با افزایش ظرفیت های تولیدی اعم از ظرفیت های فیزیکی، انسانی و اجتماعی. در توسعه اقتصادی رشد کمی تولید حاصل خواهد شد، اما در کنار آن نهادهای اجتماعی نیز متحول خواهد شد، نگرش ها تغییر خواهد کرد، توان بهره وری از منابع موجود به صورت پویا افزایش یافته و هر روز خلق جدیدی صورت خواهد گرفت (۶).

پیشرفت:

حرکتی به جلو و گام به گام است، یعنی حرکتی زنده و فعال، و نه جابه جایی ساده مانند سنگی که تحت تاثیر عمل نیرویی می غلتد. حرکت مستلزم وجود فاعلی است که عملی انجام می دهد، یا لاقط فشاری را که از خارج می تواند بر او وارد شود به گام های خود تبدیل کند. فاعل اعم است از فرد یا گروه. حرکت کردن به معنای پرسه زدن تصادفی نیست، رفتن به سمت چیزی است، طی طریق است، متمایل شدن به سمت هدفی است که در نظر است. این هدف گامی بسیار دقیق است ولی می تواند تقریبی نیز باشد، متوجه شدن به سمت نقطه مرجع یا سمت گیری به آن باشد (۷).

اصلاح:

اقداماتی است که برای تغییر و تعویض بعضی از جنبه های حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت می گیرد بدون آنکه بنیاد جامعه را دگرگون سازد. مانند اصلاحات ارضی، آموزشی، اداری، بازرگانی، انتخاباتی و غیره. و به تعبیری آنچه تغییراتی که از چارچوب نظام اجتماعی معین فراتر نمی رود و تناسب قوای سیاسی وضع موجود را کم و بیش منعکس می سازد، اصلاح می نامیم (۸).

اخلاق:

تعریف اخلاق: واژه اخلاق در لغت به معنای «سرشت و سنجیه» به کار می رود اعم از سجایای نیکو و پسندیده مانند راستگویی و پاکدامنی، یا سجایای زشت و ناپسند، مانند دروغگویی و...

راغب اصفهانی: خلق و خلق در اصل یک معنا دارند، لیکن بر حسب استعمال خلق را در صورتهای و اشکال ظاهری که با چشم دیده می شود و خلق را در صفات و سجایای باطنی که با دیده بصیرت و معنوی درک می شود استعمال می شود.

اما در اصطلاح: «الخلق ملکه للنفس مقتضیه لصدور الافعال بسهولة من دون احتیاج إلى فکر و رویه»

خلق یک حالت نفسانی ثابت است که موجب می شود کارهای مناسب با آن حالت، بدون نیاز به فکر و دقت به آسانی از انسان سر بزند. مثلاً کسی که دارای خلق و اخلاق تواضع و فروتنی است بدون نیاز به فکر و دقت به دیگران احترام می گذارد. مرحوم فیض کاشانی نیز در تعریف اخلاق می فرماید: اخلاق هیأتی است استوار و

بدون نیاز به فکر و دقت به آسانی از انسان سر بزند. مثلاً کسی که دارای خلق و اخلاق تواضع و فروتنی است بدون نیاز به فکر و دقت به دیگران احترام می گذارد.

مرحوم فیض کاشانی نیز در تعریف اخلاق می فرماید: اخلاق هیأتی است استوار و راسخ در جان که کارها به آسانی و بدون نیاز به تفکر و اندیشه از آن صادر می شود. اگر این هیأت به گونه ای باشد که افعال زیبا و پسندیده از نظر عقل و شرع از آن صادر شود، آن را اخلاق نیک نامند و اگر افعال زشت و ناپسند از آن صادر شود، آن را اخلاق بد گویند (۹).

علم اخلاق:

مرحوم علامه درباره علم اخلاق می فرماید: «علم اخلاق عبارت است از علمی که از ملکات انسانی بحث می کند. ملکاتی که مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی او است، و به این غرض بحث می کند که فضایل را از رذائلش جدا سازد و معلوم کند کدام یک از ملکات نفسانی انسان خوب و فضیلت و مایه کمال او است و کدام یک بد و رذیله و مایه نقص او است تا آدمی بعد از شناسایی آنها خود را با فضایل بیاراید و از رذایل دور کند و در نتیجه اعمال نیکی که مقتضای درونی است انجام دهد تا در اجتماع انسانی ستایش عموم و ثنای جمیل جامعه را به خود جلب کرده سعادت علمی و عملی خود را به کمال برساند.

خواجه نصیر طوسی نیز در تعریف علم اخلاق می گوید:

علمی است به آنکه نفس انسانی چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی احوال و افعال که به اراده او از او صادر می شود جمیل و محمود بود. از کلمات مرحوم نراقی -رحمه الله در جامع السعادات تعریفی جامعتر و بهتر به دست می آید: علم اخلاق دانش صفات مهلکه و منجیه و چگونگی موصوف شدن و متخلق گردیدن انسان به صفات نجات بخش و دور شدن از صفات هلاک کننده می باشد (۱۰).

یافته‌ها

از دیدگاه نئولیبرالیست ها یا لیبرالیست های جدید و معاصر، ما در عصری زندگی می کنیم که لغو هرگونه مقررات و موانع در کاربرد اقتصادی و انسانی و فردی که جهانی شدن بازارها را تسهیل کند، درد کنونی مردم را حل خواهد کرد. در چارچوب این الگوی اقتصادی عدم دخالت دولت در امور شرکت ها و مؤسسات خصوصی رقابت مطلوب نظر را به وجود خواهد آورد و این خود به اختراعات و پیشرفت های جدید در رشته های مختلف مانند پزشکی و تکنولوژی اطلاعات منتهی می شود. همان طوری که نخست وزیر اسبق بریتانیا، مارگارت تاچر، دو دهه قبل اظهار داشت در مسیر اینگونه جریان اقتصادی و روابط انسانی ایدئولوژی و طریقه دیگری وجود ندارد.

تجددگرایی لیبرالیسم به عنوان نئولیبرالیسم در دهه دوم قرن بیستم توسط اقتصاددانانی مانند «فردریک هایک» از مکتب معروف به شیکاگو سرچشمه گرفت و سیاستگذاری آن عملاً در دهه آخر «جنگ سرد» در ریاست جمهوری رونالد ریگان در آمریکا و درصداً در مارگارت تاچر در بریتانیا شروع گردید. پدیده به اصطلاح جهانی سازی امروزی که مدت هاست سرزبان افتاده یکی از میوه های نظام جهانی نئولیبرالیسم است.

نئولیبرالیست ها در تجددگرایی خود بر آرای متداول آدام اسمیت تکیه کرده و سعی می کنند نظام سرمایه داری را از ضعف و بحران لیبرالیسم کلاسیک نجات دهند و مدلولات سلطه گرایی جهانی کنونی را به صورت یک اندیشه و الگو به دیگران تحمیل کنند. طبق نظریه آدام اسمیت افراد همیشه به دنبال علاقه های شخصی خود هستند و زمانی که این علاقه ها و انگیزه های شخصی در محیط یک بازار آزاد به کار افتد نتیجه آن در جمع منافع عامه را به وجود خواهد آورد و بدین ترتیب، افراد جامعه از این منافع سودمند می شوند و در آخر نیز سهمی نصیب طبقه فقیر و محروم خواهد شد. لیبرالیست ها و نئولیبرالیست ها بدین ترتیب خود را به آدام اسمیت چسبانیده و ادعا می کنند که هیچ پیش شرط اخلاقی نباید

مانع این جریان «آزاد» بازارها و تولید و توزیع شود زیرا در انتهای این جریان چنین مسیری اخلاق ویژه و مطلوب خود را به وجود خواهد آورد. به عبارت دیگر، طبق نظر نئولیبرالیست ها اقتصاد بدون اخلاق، اقتصاد مطلوب و نیک است. بی بندوباری از مشخصات این آزادی است.

یک مطالعه دقیق و بررسی کامل از کلیات آثار آدام اسمیت نشان می دهد که او به هیچ وجه آنگونه آزادی نامحدود و بی بندوباری اخلاقی را که طرفداران سرمایه داری مدعی هستند تجویز نکرده بود. آدام اسمیت در حقیقت استاد کرسی «فلسفه اخلاق» در دانشگاه گلاسکو در اسکاتلند بود و قبل از آنکه رساله «ثروت ملل» را بنویسد کتاب معروفی به نام «تئوری عواطف اخلاقی (وجدانی)» را به سال ۱۷۵۹ میلادی تألیف کرد. او در این کتاب از خودپرستی و منافع خودی و شخصی صحبت می کند ولی اصرار دارد که این خیالات خودپرستی «من» باید روابط شخص را با «دیگران» در نظر بگیرد زیرا در طبیعت و در مراحل الهی ارزش های بالاتری خارج از ارزش های فردی و شخصی وجود دارد و ترکیب و آمیزش منافع شخصی با منافع عمومی یک امر ضروری است. سؤالی که می توان کرد اینست که چرا طرفداران کاپیتالیسم یا سرمایه داری جدید بررساله «ثروت ملل» آدام اسمیت تکیه می کنند و از کتاب «تئوری عواطف اخلاقی» او گریزانند. این جواب را باید در اصطلاح «دست های نامرئی بازار» او و در تحریف و سوء استفاده طرفداران سرمایه داری امروزی در کنترل قیمت ها، در مستحکم کردن نظام حاکم بر جهان، در جریان فرار سرمایه و کار و در هزینه های نظامی جهت محافظت منافع شرکت های غول آسای امروزی جستجو کرد.

دنیای قرن هیجدهم که آدام اسمیت در آن زندگی کرد یک جهان سرمایه داری بسیار ابتدائی و محدودی بیش نبود. او فکر می کرد که منافع شخصی تجار در سطح ملی به منافع ملی تبدیل خواهد شد و این منافع ملی است که از تجاوز و دست

اندازی خارجیان جلوگیری خواهد کرد. شاید او هیچ گاه فکر نکرد که روزی منافع مؤسسات و شرکت های فرامرزی و جهانی، انرژی اصلی ماشین اقتصاد روز را تعیین خواهد کرد و منافع فردی در انتها منافع مؤسسات بزرگ مالی و اقتصادی جهانی و رؤسا ومدیران آنان خواهد شد. تحریف آثار آدام اسمیت با تفسیر نویسندگان آلمانی در قرن نوزدهم میلادی شروع شد. این عده ادعا کردند که افکار متفکر اسکاتلندی پس از سفری که او در سال ۱۷۶۶ میلادی به فرانسه کرد بیشتر متمایل به مادیات شد و این مرز کتاب اولیه او «تئوری عواطف اخلاقی» و رساله بعدی او «ثروت ملل» را نشان می دهد.

امروز بیش از دو قرن که از آثار آدام اسمیت می گذرد نه تنها دکترین منافع شخصی و بازارهای بی قید و شرط نتوانسته است منافع و رفاه عامه را تعیین کرده و قشرهای جامعه را به نوعی از مساوات و عدالت بکشانند بلکه منشور «تجارت آزاد»، آزادی قدرتمندان و ثروتمندان در عرصه بی عدالتی نظام های ملی و جهانی ماست. به طور مسلم این بازار آزاد نیست که عدالت را در جامعه ایجاد کرده و روابط و عواطف انسانی را بهبود خواهد بخشید بلکه این اصول معنوی و تکالیف متعال است که می تواند از بیدادگری ها و تبهکاری های بشری جلوگیری کند.

در کلمات قصار نهج البلاغه به موضوعات متعددی پرداخته شده است که هر یک می تواند بیانگر پاره ای توصیه ها، اخلاقیات، شیوه ها و روش های زندگی فرد در کنش های اقتصادی باشد. پرداخت صدقات، اهتمام به امر دارایی، میانه روی در مال، حد تلاش انسان، آفات دارایی، عدالت اقتصادی، قناعت، ویژگی های ثروت، طمع، بخل، کمی جیره خوار، دانستن احکام معامله، تعدادی از این مواردند. آنچه در تمامی یا اغلب این فرازها وجود دارد توجه به «فرد» در حیات اقتصادی است. یعنی اصلاح جامعه از طریق اصلاح فرد میسر است و با اصلاح فرد، جامعه نیز اصلاح شده و زندگی مادی و حیات اقتصادی نیز به سامان خواهد رسید. در ارتباط با دنیای معاصر باید گفت که اقتصاد امروز «نفع شخصی» را هدف خود قرار داده است. حال آنکه در گذشته چنین نبوده و اقتصاد در عرصه اخلاق مورد توجه قرار می گرفته است. به اعتقاد امرتیا سن اقتصاددان هندی و برنده جایزه نوبل اقتصاد، انگیزه انسانی که در اقتصاد اینقدر تنگ نظرانه توصیف می شود چیزی غیرعادی است، حال آنکه اخلاق و اقتصاد هر دو باید به این سؤال سقراطی پاسخ دهند که چگونه باید زندگی کرد؟

اخلاق اقتصادی نهج البلاغه هیچگاه اسیر آن پوزیتیویسم مبتدلی که اقتصاد جدید را فرا گرفته نیست. اقتصاد جدید به مثابه یکی از شاخه های اخلاق پا گرفت. نه فقط آدام اسمیت که پدر اقتصاد جدید است استاد فلسفه اخلاق در دانشگاه گلاسگو بود بلکه رشته اقتصاد برای مدتهای مدید به عنوان شعبه ای از اخلاق محسوب می شد. باید گفت که «مشارکت اقتصادی آدم اسمیت» با کرسی استادی «فلسفه اخلاق» آغاز می شود. بحث اخلاق اسمیت در نظریه ادراکات اخلاقی (The Theory of Moral Sentiments) جای می گیرد که به پیروی از سنت گسترده هاجسون و هیوم ادامه می یابد. شیوه هایی که بوسیله آنها ذهن بشر قضاوت می کند، و آنچه را مناسب است از آنچه باید اجتناب نمود باز می شناسد. (۳) اگر این سخن بدان معنا است که متذکر شویم اقتصاد که امروزه نفع شخصی را سرلوحه کار خود قرار داده در مسیر مطمئن حرکت نمی کند و به گفته امرتیا سن «جدایی از اقتصاد از اخلاق باعث تضعیف اقتصاد رفاه شده است» (۴) و اقتصاد نیابد صرفاً معطوف به نفع شخصی باشد، (۵) این نوع اقتصاد ناکارآمدی خود را نشان داده است (۶) و به نظر امرتیا سن باید بصیرتی عمیق تر نسبت به رابطه میان نفع شخص و رفتار به دست آورد. (۷) آنچه که توفیق حیات را بدنبال دارد نمی تواند صرفاً توسط نیل به نفع شخصی و بدون توجه به دیگران محقق شود. اینجا پا در عرصه اخلاق نهاده می شود و آدمی خود را در اجتماعی می بیند که باید حتماً سایرین را هم ملاحظه کند. به عبارت دیگر، فعل اقتصادی باید دیگران را هم در نظر آورد و مشارکت (Participation) به ظهور برسد. این رویکردی است که در نهج البلاغه به آن می رسیم. تئوری اعتدال، نفی زیاده خواهی، توجه به دیگران، حقوق مردم را پرداختن و نظایر اینها جوهره تشریک مساعی و همکاری را در خود پرورش می دهد و سایرین را در اموال شریک می گرداند.

تردیدی نیست که شرایط و اوضاع و احوال زندگی بشر در دنیای امروز با گذشته تفاوت فاحشی نموده است. اما تمامی این شرایط و موقعیت ها در خصوص انسان اتفاق افتاده و اشکال متعدد به خود گرفته است. این سخن بدان معنا است که آنچه گذشتگان درباره آدمی گفته و عمل کرده اند می تواند درباره همین انسان در دوره معاصر مورد ملاحظه قرار گرفته و استفاده

شود. آنچه امیرالمؤمنین فی المثل دربارهٔ اخذ مالیات یا تقسیم بیت المال فرموده اند بطور مشخص با زبان مردم زمانهٔ خودشان بوده و شرایط زمانی و مکانی آن دوران در نظر گرفته شده است. اما همین تعابیر که دربارهٔ اخذ مالیات و تقسیم بیت المال قابل تسری در زمان های بعدی نیز خواهند بود و می توانند قوت و تأثیر لازم را داشته باشند. تنها کاری که باید صورت گیرد تطبیق است. باید جهدی به عمل آید تا آنچه در گذشته گفته شده با زبان امروز مطرح شود و به عبارت دیگر در قالب دانش مقبول زمان قرار گیرد. اگر از این حیث به نهج البلاغه بنگریم مطالب زیادی را می یابیم که در زمان ما قابل استفاده می باشند و بعلاوه رویکرد امیرالمؤمنین برایمان وضوح بیشتری می یابد. به عنوان یک مثال روشن می توان به جایگاه پول در جامعهٔ زمان امیرالمؤمنین و جامعه امروز پرداخت. پول در هر یک از این دو جامعه معنا و کارکرد ویژه ای داشته است که با یکدیگر تفاوت فاحش دارند. مثلاً پول جدید بعنوان «گردش نامحدود مقادیر بسیار زیاد اشیاء کوچک، هم شکل و دائمی تعریف می شود که به قصد حفظ پاره ای نهادهای اقتصادی و اجتماعی شناخته شده بکار می رود.» (۸) در حالیکه پول قدیم (ابتدایی) کالایی جنسی شامل مقادیر شناخته شده ای از اشیاء بوده که عموماً استفادهٔ دیگری از آنها نمی شده است و کمیابی نسبی طبیعی در این قسم از پول وجود دائم آن را تضمین می کرده است. این پول (مثلاً صدف) در اجتماعاتی یافت می شده که در مورد زمین و کار داد و ستد و بازار وجود نداشته است. جایی که کالا به قصد مبادله تولید نمی شده و استفاده از آنها عموماً غیرتجاری بوده است. در این اجتماعات حیطةٔ پرداخت پول محدود به طبقات خاص بوده است. (۹) اما این واقعیت مسلم است که دولت مقتدر اسلامی در مرکز شبه جزیرهٔ عربستان از یک سو به سمت شرق تا هندوستان و از سوی دیگر به سمت شمال تا ایتالیا پیش رفته بود. وسعت دامنهٔ خلافت اسلامی حاجت به حاکمانی داشت که از عهدهٔ اداره این قلمرو پهناور برآیند. بگفتهٔ مارک بلوخ «آنچه امروزه تمدن غرب نامیده می شود از جنوب مورد حمله جنگجویان مسلمان یعنی اعراب قرار داشت.» وی اظهار می دارد که «تا مدت های زیادی گل ها و ایتالیایی ها در شهرهای فقیر خود چیزی که بتواند با جلال و شکوه بغداد و کوردووو برابری کند و قابل آن باشد که به مسلمانان پیشکش کنند نداشتند...» (۱۰) در جامعه آروز که کشاورزی وجه غالب زندگی و معیشت مردم را تشکیل می داد خلافت اسلامی توانسته بود با توان برآمده از دین به قدرت و ثروت فراوان دست یابد و در قالب یک «تمدن» برتر ظاهر شود. تمدنی که تمامی ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در خود ایجاد کرده و پرورش داده بود و می توانست برای آیندگان پیام های ارزنده ای داشته باشد.

نتیجه گیری

رسیدن به شرایط بهتر در هر جامعه منوط به آن است که کنش های متناسب را در وجود آحاد آن جامعه نهادینه سازد. تکرار کنش های اجتماعی که جنبهٔ مثبت و سازنده دارند اگر شکل منظم داشته باشند زندگی اجتماعی را انتظام خواند بخشید و در لابلای مجموعه فرهنگی آن جامعه جای خواهند گرفت. بدین ترتیب، با تغییراتی که در افعال یکایک افراد جامعه پدید می آید، کنش، صورت نهادی به خود گرفته و سرانجام به پاره ای از فرهنگ تبدیل خواهد شد. در زمینهٔ نوع کنش های اقتصادی که معطوف به فرهنگ می باشند می توان به طبقه بندی ماکس وبر دربارهٔ عقلانیت اقتصادی اشاره کرد. وبر بین عقلانیت صوری و ماهوی تفکیک قائل می شود. عقلانیت اقتصادی زمانی صوری است که درجهٔ تأمین نیازهای اساسی در اقتصاد بشکل عدید قابل بیان و محاسبه باشند. حال آن که عقلانیت ماهوی عنصری را بیان می کند که در کلیه شرایط عینی ممکن، یکسان باشند. یعنی صرف انجام محاسبات فنی کافی نیست و علاوه بر آن باید در نظر داشت که فعالیت اقتصادی در جهت نوعی از اهداف غایی باشد، مثلاً اهداف اخلاقی، سیاسی، منفعت گرایانه، ایجاد برابری اجتماعی و... به عبارت دیگر، این نوع عقلانیت شامل ارتباط با ارزش های مطلق و یا ارتباط با محتوی اهداف بخصوصی که کنش اقتصادی به آنان معطوف است نیز می شود. بنابراین، تعداد نامحدودی از معیارهای ارزشی وجود دارند که با این تعبیر می توانند عقلانی باشند. در نتیجه، می توان اذعان کرد که کنش اقتصادی هدفمند که رو به غایتی ارزشی دارد کنش عقلایی است و توسط وسایلی که لازمهٔ آن است به نتیجه خواهد رسید و از همین روی است که چنین کنشی در مقولهٔ فرهنگ قرار داده می شود. در اینجا فردیت و شخصیت آدمی شکل می گیرد که خود سازنده فرهنگ می شود و جامعه در مسیر پویا و ارزشمند قرار می گیرد. ارزش های اقتصادی و اخلاقیات دینی به هم می رسند. بنابراین، جامعه ای دینی پدیدار می شود که بواسطه

همین سنخ فرهنگی، تشکل و انتظام یافته است. با ملاحظه این دسته از سخنان امیرالمؤمنین که وجه اخلاقی نیز دارند می توان با یواخیم واخ، جامعه شناس دین، هم عقیده بود که:

«حتی در حالی که یک نظام اخلاقی مستقل از دین ایجاد می گردد، باز اجزاء متشکله، انگیزه های پدیدآورنده و شکل گیری ایده های اخلاقی آن نظام از تجارب دینی زاده می شود.» واخ اظهار می دارد که:

«از صفات ویژه تمام ادیان تاریخی یکی آن است که ناظر و حاکم بر مقدرات بشر و دیگر آن که مجموعه منظمی از آداب سلوک زندگی اند و ایندو چنان به هم آمیخته اند که عملاً تفکیک ناپذیرند.»

در همین جا می توان اشاره نمود که حتی خود تعالیم یا توصیه های اخلاقی که می توانند آموزه های دین را هم در خود جای دهند حایز وجوه مشترک اند. بدین معنا که مجموعه آنها رو به سوی هدف اخلاقی خاصی دارند. در حقیقت برای ما این امکان وجود دارد که نظام اخلاقی امیرالمؤمنین را با تدوین احکام اخلاقی ایشان فرمول بندی کنیم. به قول جون رابینسون:

«همان طور که عناصری اساسی وجود دارند که ساختهای ممکن زبان ها را محدود می کنند در همه رسوم اخلاقی هم هسته ای از ارزش های مشترک وجود دارد.»

رابینسون این مثال را در مورد زبان مطرح می کند که مغز ما از قبول جامعه ای که مثلاً چین و بزدلی را تحسین می کند سرباز می زند. به طور خلاصه، وجه مشترک در دیدگاه اقتصادی امیرالمؤمنین «رعایت اعتدال» است که البته به معنای فراخوانی به عدالت است.

منابع

۱. بلوخ، مارک، جامعه فئودالی، م: بهزادباشی، انتشارات آگاه، ۱۳۹۳.
۲. ترنر، برایان، ماکس وبر و اسلام، م: سعید وصالی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۹.
۳. رابینسون، جون، آزادی و ضرورت، م: علی گلریز، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۹۸.
۴. سن، امرتیا، اخلاق و اقتصاد، م: حسن فشارکی، نشر و پژوهش شیرازه، تهران، ۱۳۹۷.
۵. شمس الدین، محمد مهدی، جستجویی در نهج البلاغه، م: محمود عابدی، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۹۱.
۶. شوماخر، ای. اف.، کوچک زیباست، م: علی رامین، تهران، سروش، ۱۳۹۵.
۷. مک لگان، پاتریشیا؛ نل، کریستو، عصر مشارکت، ویراسته پرویز پیران، تهران، دفتر نشر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۹۰.
۸. واخ، یواخیم، جامعه شناسی دین، م: دکتر جمشید آزادگان، تهران، سمت، ۱۳۹۰.
۹. وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، م: منوچهری؛ ترابی نژادی؛ عمادزاده، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۹۴.
۱۰. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، انتشارات فیض الاسلام.